



# توسعه پیدا او سخت است

دکتر اکبر باقری در گفتگو با خبرنگار

مستعمان فردید، طیف وسیعی را در برمی گرفت که بسیاری از آنها هم‌اکنون به مشاغلی غیر از تدریس فلسفه می‌پردازند. این امر ضمن آنکه نشانه‌ای است از گسترش فکر فردید در سطوح مختلف جامعه و فرهنگ فرقی نیز فراهم می‌آورد تا با شنیدن نظرات ایشان درباره فردید، به زوایای دیگری از اندیشه فردید، آنچه‌آنکه از قول اساتید فلسفه به کرات می‌شنویم، پی ببریم. از این‌رو به سراغ هر مزبوشهری‌پور رفتیم که مدت‌ها به صورت آزاد در جلسات بحث فردید حضور می‌یافتند و وی که تحصیل کرده رشته فلسفه است و مدتی نیز برای ادامه تحصیل در اروپا به سر برده است، هم‌اکنون به عنوان محقق در فرهنگستان زبان و ادب فارسی فعالیت می‌کند.

### ۱۱۱

در ابتدا مناسب است در باب نسبت خود با دکتر فردید و چگونگی آشنایی‌تان با ایشان گفت‌وگو کنیم.  
در ابتدای عرایضم این نکته ضروری را عنوان می‌کنم که بنده هیچ وقت شاگرد رسمی مرحوم دکتر فردید نبودم. من به طور مستمع آزاد در کلاس‌ها -جا در دست‌تر بگویم- جلسات ایشان -که اغلب در دانشکده ادبیات و علوم اهلی دانشگاه تهران برگزار می‌شد-

حاضر می‌شدم و تقریباً ۲ سال به طور دائم به جلسات ایشان می‌رفتم و ارتباط داشتیم. درس -گفتارهای آن مرحوم در آن دوره که تقریباً به طور منظم دایر می‌شد و من در همه آنها شرکت می‌کردم- عنوان کنی «جران غریزگی» داشت. گاهی هم به بنده لطف می‌کردند و اجازه ملاقات خصوصی در منزلشان می‌دادند که عمدتاً برای گرفتن پاسخ سؤالاتی بود که از ایشان داشتم.

در باره گرایش‌ها و حتی سواد فلسفی دکتر فردید حرف‌های ضد و نقیضی اظهار شده است. برخی مثلاً به این دلیل که آثار مکتوب خاصی از ایشان باقی نمانده است، شأن فلسفی خاصی برای او قائل نیستند. نظر شما در این باره چیست؟  
باید عرض کنم که مرحوم دکتر فردید فیلسوف بود؛ متفکری مشخص در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی. بعضی تصور می‌کنند که دکتر فردید فقط در فلسفه غرب تبحر داشت و چون معتقدند که فلسفه هم مانند هلیب رشته‌های تخصصی دارد، گفته‌اند که فردید فقط در فلسفه آلمانی یا فلسفه‌های اگزستانس متبحر بوده در حالی که این طور نیست. باید عرض کنم که اولاً فلسفه رشته‌های تخصصی ندارد و ثانیاً فردید فیلسوفی آشنا به تمام جریان‌های فکری و فلسفی غرب بود و فلسفه اسلامی را هم بسیار خوب می‌دانست. خلاصه آنکه فردید

یکی از متفکران فلسفی طراز اول کشور ماست. امروزه بعضی می‌گویند که او را باید «هایدگریست» شمرده که به نظر من حرفی مهم و بی‌معنی است. خود هایدگر بارها گفته است که هایدگریسم اصلاً وجود ندارد. بنده این اصطلاح «هایدگریسم» را -که در کشور ما با آن برچسب می‌زنند- بیشتر اصطلاحی سیاسی می‌دانم. کسانی که تفکر هایدگر را درست فهمیدند این اصطلاح را به کار نمی‌زنند. به خاطر دارم یکی از دوستان ما که مدتی به جلسات فردید می‌آمد، اسم طریقت فکری ایشان را به طنز «فردیدی‌به» گذاشته بود. اصلاً چنین چیزهایی نبود. دکتر فردید فیلسوفی بود بسیار آشنا و نزدیک با مسائل زمان و وضع تاریخی کشورش. من -البته قدری با مسامحه- او را «فیلسوف معنی‌اندیش دینارین» می‌دانم. اگر خودش زنده بود شاید این عنوان را نمی‌پذیرفته او -باز هم برخلاف تصور بعضی‌ها- با فلسفه امروز بریتانیا هم کاملاً آشنایی داشت و عمیقاً آن را می‌شناخت. در مواردی به واقع باید گویا را بگانه و منحصر به فرد دانست.

همه فیلسوفان بزرگی که ما سراغ داریم، دارای آثار و تألیفاتی هستند. در عرف ایرانی هم کسی صاحب نظر و پژوهشگر است که دانش و بینش خود را در نوشته‌های ارائه دهد. بنابراین، محقق، به‌ویژه فیلسوف، یا نویسد یا به شیوه‌های مرسوم شاگرد

تربیت می‌کند. با توجه به ابهاماتی که در این باره در باب فردید مطرح است به نظر شما این ویژگی او چگونه قابل توجیه است؟  
به نکته خوبی اشاره کردید. در مورد آرای فردید آن قدر ابهامات زیاد است که هر اندازه هم آنها را رفع کنید باز کافی نیست. خود من هم در مورد عقاید او به ابهاماتی برخورد دارم که هنوز برآیم رفع نشده است. گفتید که فیلسوف و دانشمند باید با آثار فلسفی خود را معرفی کند. درست است. اما این را قاعده نمی‌توان به حساب آورد. مثلاً گاندلر وقتی به عنوان یک فیلسوف مشهور در آلمان درس می‌داد که هنوز کتابی ننوشته بود. حتی شنیدیم که کتاب مهم «حقیقت و روش» خود را به‌اسرار دانشجویانش نوشته است. فردید تفکر فلسفی داشت و در فلسفه صاحب نظر بود و من این را برای تعریف فیلسوف کافی می‌دانم. وانگهی مجموعه سخنرانی‌های دکتر فردید -که نوار آنها موجود است- خود کافی است که نشان دهد او یکی از متفکران فلسفی مهم ایران معاصر است. البته این را هم بگویم که ایشان نوشته‌هایی هم دارند -و شاید هم زیاد- که هنوز منتشر نشده است. مرحوم دکتر خاخری از روی طنز به فردید لقب «فیلسوف شفاهی» داده بود. این مدح شبیه به دم و به هر حال درست است و آن را قبول دارم. او فیلسوف شفاهی بود ولی به کسانی که این عنوان را به

روزنامه ۱۹۴۵  
۱۳۴۵



طعنه برای او به کار می‌برند باید یادآور شد که در این صورت مفرط - یعنی ابوالفلاسه و به اعتنای آغازگر تفکر فلسفی - را هم باید فیلسوف فلسفی گفت. در اینجا اشاره کنم که مرحوم ممدپور کتاب خوبی از درس - گفتارهای فردی مدفراهم کرده است که خلاصه عقاید او را در بر دارد. به کار مرحوم ممدپور اعتراضاتی هم شده است که بعضی از آنها شاید بی‌وجه نباشند به نظر بنده بهتر بود که مؤخره ایشان بر این کتاب جداگانه چاپ می‌شد البته این کتاب پر از غلط چاپی است و در بعضی موارد این اصطلاح فاحش است مثلا در خیلی جاها کلمه «تفصیل» به اشتباه «تف» چاپ شده است بگذریم به هر حال اگر فقط همان درس‌ها و گفتارهای فردید جمع آوری و به شرح درست مدون و طبع شود می‌توان گفت که او اثری مهم در فلسفه دارد.

**شماره ۱۱** اشاره کردید که در جلسات پهران غریزدگی دکتر فردید شرکت می‌کردید مفهوم غریزدگی در شاکله فکری جامعه ما جای دارد. از زمان تاسیس مدرسه دارالفنون گرفته تا کالج البرز و چهارهائی که در خارج از کشور هم درس خوانده بودند در ذات تاریخی خودشان بی‌ارتباط با مفهوم غریزدگی نیستند. هر چند که نظر فردید همچنان که خودش به آن اشاره کرده است از نوع و جنس دیگری است. ولی در زمره کسانی قرار می‌گیرد که با این مفهوم در تاریخ معاصر ما دست و پنجه نرم کرده است. به نظر شما متداولی فردید در نقد غریزدگی چگونه بود و از چه منظری به این مهم می‌پرداخت؟

سخنان فردید به معنای متداول کلمه منسجم نبوده این واژه منسجم را خودش با تمسخر به کار می‌برد می‌گفت که به من ایراد می‌گیرند که حرف‌های «منسجم» نسبتاً فردید اهل حضور و تفکر قلبی بود و طبعاً زبان او هم از همان تفکر تأثیر می‌پذیرفت (او تفکر را به آقسام منقسم می‌کرده تفکر قلبی، فانی، قلبی، در هر حال، زبان منطقی، یا به قول خود او «منطق درایی» را به کار نمی‌برد) و زبان و کلمات فوق‌العاده اهمیت می‌داد و مکرر می‌گفت که ما زبان را فراموش کرده‌ایم، زبان و بیان فردید شنونده مستعد را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد حتی منسجم هم بود اما نه به آن معنی که شنونده معتاد به حرف‌های کلیشهای و سرروزی - که گاهی اسم فلسفه هم رویش می‌گفتند - بتواند آن را منسجم تلقی کند. ظاهراً به نظر می‌آمد که سخنش پراکنده است ولی غالباً اغداکش بیشتر مجمل و موجز بود تا پراکنده. اصل فلسفی در تفکر دکتر فردید پهران وقت غربی است برای او همواره این پرسش مطرح بوده که ما مظهر کدام حقیقت هستیم و از این جهت هم به زبان بسیار توجه داشت و متذکر می‌شد که ما متوجه نیستیم که این زبان همواره ما را در سوزن‌کشیته و من منقصل دکارتی می‌میرت می‌کشد (بی‌آنکه) برخلاف غربی‌ها ما را به حقیقت آن متحقق کند. فردید وقت و زمان غربی را تمام شده می‌دانست. اشاره می‌کند که در فرهنگ عرفانی کلمه «وقت» به معنی به کار رفته است. یکی به معنی ظرف قسری از زمان. دوم اسمی است از اسماء حق، سوم وجدان سادگی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن

احتمال نداشت باشد و چهارم حالت استغراق و تلاش وجود عبد در حق است. به نظر من هر آ معنی مندرج و مندمج در وقتی است که دکتر فردید در نظر داشت. روش دکتر فردید در فلسفه - چنان که بارها تصریح کرده است - روش «زندگانی» است. زندگانی بر ما مسلط «هرمنوتیک» به کار می‌برد اما نمی‌گفت که از کجا گرفته است یا شاید گفته و من خبر ندارم اما بنده در آغاز کتاب بندهش، که از قدیمی‌ترین کتاب‌های دینی - تاریخی به زبان پهلوی است و گفته‌اند که نام اصلی یا دیگر بندهش نیز زندگانی است. به این تصویر برخورد، زندگانی یعنی اطلاعات مبتنی بر «زند» و زنده به معنی ترجمه و تفسیر اوست. فردید جهان را بر پهران می‌دید و این پهران را بحرانی کل مطلق غربی و پهران متفکرانک می‌دانست. این بیت شیطری را بارها می‌خواند که:

تفکر رفتن از باطل سوی حق  
به جرو آمد بدین کل مطلق  
پس توجه کنید که این وقت  
و زمان در نظر فردید، کلاماً با  
نظر دیگران متفاوت است. وقت  
در نظر او، وقت تجلی  
حقیقت جدید و ظهور اسم  
جدید است. وقت غربی یعنی  
محدوده و مصادفه و حادثه  
غربی، که هر روز به پایان آن  
غریزیکتر می‌شویم. به تعبیر  
خود او «حوالت» غربی، یا  
تقدیر تاریخی غرب و سیطره و  
استیلا اسم غرب و غربی رو  
به پایان است که بنده می‌گویم الحمدلله در  
اینجا کلامی از مرحوم دکتر شریعتی به یاد  
آمد و تأکید می‌کنم که دکتر فردید و دکتر  
شریعتی هیچ سخت‌گیری با هم ندارند.  
پاری، مرحوم شریعتی به صرافت طبع،  
متعرض و متوجه مسئله غرب شده بود. او  
(گمان می‌کنم در «چه باید کرد؟») گفته  
که «روح غرب، حاکم بر سرنویشت زمین  
شده است» و اکنون این روح در حال رخت  
بردستن از جهان است. فردید آثار این پهران  
و تناسبت و پایان را در سیاست و علوم انسانی  
غربی می‌دید. از این پهران می‌توان به پهران  
غریزدگی تعبیر کرد چون فردید خود غرب  
را هم غریزده می‌دانست. اینجا بحث که بنده  
مقدم که کتاب غریزدگی مرحوم جلال  
آل احمد را - با همه احترامی که برای او  
قائلم - باید یکی از مواقع عمده فهم غریزدگی  
به معنایی که فردید مراد می‌کرده به شمار  
آورد. به عقیده بنده، تا آن جا که با آرای دکتر  
فردید آشنایی دارم، اگر کسی مطالب مرحوم  
آل احمد را در این کتاب غریزدگی، مورد نظر  
فردید بداند یا چیزی و مفهومی مشابه آن  
تصور کند و بداند که غریزدگی به طور  
کلی همان است که آل احمد گفته است. باید  
گفت که راه فهم درست غریزدگی را به روی  
خود بسته است. البته خود مرحوم آل احمد  
در مقدمه کتابش نوشته که این اصطلاح را از  
فردید گرفته و اشاره هم کرده است که ایشان  
(فردید) ذیل این عنوان حرف‌های دیگری  
دارند. به هر حال، در جمله فرهنگی ما اغلب  
مشابه همان تلقی آل احمد را از غریزدگی  
دارند.

یکی از فضایی معاصر مادر جایی در مدح  
انسان نوشته است که همه چیز از انسان آغاز  
می‌شود و به او پایان می‌یابد. من فکر می‌کنم

که او - بی‌آنکه توجه داشته و نوشته باشد -  
تعیین خودی از غریزدگی به دست داده  
است. در هر صورت درک غرب و غریزدگی،  
به تفصیلی که در قوال و آثار مرحوم دکتر  
فردید و جناب دکتر داری مطرح شده  
است، آسان نیست. حتماً بنده نمی‌خواهم بگویم  
که تفکر فردید چندین صبیح است که کمتر  
کسی می‌تواند آن را بفهمد. به هیچ وجه  
چنین چیزی نیست. به هر حال، فردید  
بدون نیچه و هایدگ و دیگر متفکران بزرگ  
غرب و همچنین متفکران بزرگ شرق، مثل  
لین‌عربی، فردید نمی‌شده بلکه تصور این  
است که مزاج زمنه، سخن او و متفکران  
او را بر نمی‌تابد. زمنه زگی - به خصوص  
در جهان سوم - ششیدن سخنان متفکرانی  
امثال تو را سخت دشوار می‌کند. بالاخص در  
این مسأله ما را از اندی خواهی و اینکه هر  
کس، اعم از دیندار و غیردیندار، سخت سعی  
دارد که خود را مدافع ارزش‌های متعالی  
بشریت و آرمان‌های جهان بشری  
معرفی کند.

**به اعتقاد فردید**  
**دوران اسم غرب**  
**به سر آمده و از این**  
**اسم هر چه ممکن**  
**بود به ظهور برسد**  
**ظاهر شده و تاریخ**  
**تمام شده و حالا**  
**پس منتظر ظهور**  
**اسم دیگری است**

مادر وضع قلبی، بسیار مشکل  
است که بتوانیم معنی غریزدگی  
را درک کنیم. واژه غربی غرب  
و فلسفه پیرسیم و اینکه آیا واقعا  
جهان ما جهان فلسفه زده است؟  
آیا فکر فلسفی بالذات یونانی  
است؟ آیا این عالم و دورهای  
که گمان می‌کنم جلوه و  
همپسگی است. عالم دکارتی  
است؟ و آیا این عالم از گذشته  
خود غریزده‌تر و غریزده مضاعف  
است؟ هنوز در مملکت ما برای کجایی حرف  
دکارت حرف لاطالی به نظر می‌آید. هنوز  
گفت می‌شود که کوکیتوی دکارت ایراد  
منطقی دارد. می‌اندیشم پس ه  
اشکال دارد زیرا در همان «می‌اندیشم»  
همیش دلالت بر هستی صاحب اندیشه  
دارد. پس دیگر هستم‌ش به چه معناست؟  
پس درک جهان غرب به واقع دشوار است. از  
سوی دیگر، چون عصر، عصر تکنیک است و  
فاهیت تکنیک، افکار ما هم محاط به تکنیک  
و مقهور آن است و این البته خواسته خود ما  
تیز هست.

مرحوم فردید مسائلی از قبیل آنها که  
در بالا اشاره شد را به لحاظ «علم الاسما»  
تاریخی - که تعبیر خود نویسنده - مطرح  
می‌کرد که در اینجا مجال بحث درباره آن  
نیست. خلاصه آنکه به اعتقاد فردید دوران  
اسم غرب به سر آمده و از این اسم هر چه  
ممکن بود به ظهور برسد، ظاهر شده و تاریخ  
تمام شده و حالا پس منتظر ظهور اسم  
دیگری است.

**کلاس‌های درسی مرحوم**  
**فردید چگونه برگزار می‌شد؟**  
در جلسات فردید، ابتدا افراد زیادی شرکت  
می‌کردند این جلسات اولی که شروع می‌شد  
شاید ۴۰ نفر بود. در آن حضور داشتند  
ولی بعد کم کم از تعداد آنها کتسته می‌شد.  
او گاهی مثلاً جلسه را ساعت ۵-۴ بعدازظهر  
شروع می‌کرد و تا شب ادامه می‌داد. اما بعد  
از مدتی که این گفتارها ادامه پیدا می‌کرد  
می‌دیدید که ۳-۲ نفر بیشتر در کلاس  
حضور ندارند بیشتر کسانی که به جلسات  
فردید می‌آمدند با مباحثی سخن می‌گویند و از حرکت  
تدلالت‌نشانده این جهت مطالب او را حرکت  
لمی کردند و به نظرشان می‌آمد مطالبی که

می‌شنوند به هم مرتبط نیست. به خصوص  
که خلاف «هدیه‌ها» هم زیاد می‌شنیدند.  
فردید می‌گفت که زمان تفکر هنوز فرا  
نرسیده است. این گفته او است و شما برای  
پس بر من به این حقیقت توجه کنید که بعد  
از گذشت نزدیک دهه از انقلاب اسلامی  
و انقلاب فرهنگی، استاد دانشگاهی (ظاهراً)  
در رشته فلسفه یا یکی دیگر از رشته‌های  
علوم انسانی می‌فرماید که اندیونالیسم را  
قرآن تأیید کرده است. ترجمه آیهای را گفت  
و ناقص هم گفت که اگر یک آیه را بکنید  
مثل این است که همه انسان‌های روی زمین  
را کتسته‌اید می‌گفت این آیه شریفه دلالت  
بر اندیونالیسم دارد. آیه در سوره «ملئنه»  
است. می‌فرماید «من قتل ناق ما بنیر نفس او  
فلسفی الارض فلکنما قتل الناس جمیعاً»  
وقتی که یکی از شرکت‌کنندگان در آن  
گفتگوی تلویزیونی یا حرف این استاد  
مخالفت کرد او اصلاً جوابی نداد چون فضا  
برایش آن قدر پدید می‌بود که تصور می‌کرد  
مخالف حرف او را درک نکرده است. وقتی که  
انسان این کج‌فهمی‌ها را می‌بیند بی‌میرد  
که چرا حرکت مطلق غریزدگی این اندازه  
دشوار است. امروز تقریباً همه روشنفکران  
دینی و غیردینی، منافع اعلامیه جهانی  
حقوق بشر و جمله باز هستند. الان به  
جمله از فردید درباره این اعلامیه در نظرم  
هست که آن را که از بنده ملایم‌تر و مدلل‌تر  
است برایتان نقل می‌کنم: «در اعلامیه جهانی  
حقوق بشر فترتی از انسانیت نیست» ملاحظه  
می‌کنید؟ فردید نه مخالف مردم سخت بلکه  
دشمن جامعه باز پیر و امثال پیر است. پس  
تصدیق می‌کنید که نباید انتظار داشت که  
در جامعه ما عده زیادی مد جمع سخنان او  
باشند. در جامعه ما اصلاً پرش نیست و همه  
را با جواب‌های و همه چیز بحضانه روشن  
است.

**تفسیر نظری شما آشنایی**  
**یا فهم ما از فلسفه بعد از فردید چه**  
**معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آیا فردید**  
**توانسته ذات تفکر غربی را آنچنانکه**  
**هست به ما نشان دهد؟ به نظر شما که**  
**در کلاس‌های ایشان بودید و به واسطه**  
**ایشان با تفکر غرب آشنا شدید، تا چه**  
**حد می‌شود به حرف‌های او استناد کرد**  
**و پذیرفت؟ آیا تفکر فردید مثل عینکی**  
**نیود که به چشم مخاطب زده شد و از**  
**این راه تفکر غرب آشنا شدند؟ آیا اگر**  
**ایشان نبود امکان مواجهه ما با غرب به**  
**گونهای دیگر امکان پذیر بود؟**

در مورد «تکر» ما نمی‌توانم پاسخی بدهم.  
نمی‌دانم اگر در انقالت به نحو دیگری رخ  
می‌داد، چگونه می‌شد و چه پیش می‌آمد.  
اما من مرحوم دکتر فردید را به عنوان کسی  
که راهگشا یا پیشگام آشنایی ما با تفکر  
غربی باشد نمی‌شناسم. خود ایشان هم  
چنین چیزی را نمی‌خواست و اصلاً مطالبی  
را که مطرح می‌کرد برای من منظور نبود.  
بحث‌های او مخاطب را برای آشنایی با عمق  
تفکر غربی آماده می‌کرد و باطراش می‌کرد  
که به سطح و ظاهر آرا و قوال اکتفا نکنند و  
به عمق بروند و تفکر و فلسفه را به چند بگیرد  
و فلسفه را عین معلومات و اطلاعات فلسفی  
تلقی نکنند ولی همه اینها برای این غایت  
اصلی و منظور نهایی مهم بود که بدانند که از  
حقیقت «پرویز و پس‌فرداد» - به آن معنایی  
که مراد می‌کرد و کتب اس‌سجلی و به ویژه

قرآن کریم را متذکر آن می‌دانست - تا چه اندازه بعد پیدا کرده است. و این کار مهمی بود که دکتر فرید انجام داد او جهت فکری می‌داد و راه را نشان می‌داد.

اما آن عینک که شما تعبیر فرمودید در فلسفه و تفکر نمی‌توان به چشم زد. در این باره باید بگویم که فلسفه، تحری حقیقت و رفتن به حقیقت و عین و ماهیت اشیا و امور است. بنابراین شیشه که بود پیش چشم گرفتن و آن وقت به عین اشیا نگاه کردن، تناقض آمیز است. اگر از پشت عینکی مخصوص به جهان بنگریم، ممکن است ایندولوگ و مباح باشم ولی فیلسوف و متفکر نخواهیم بود. فیلسوف و اهل جهد در تفکر و فکر (به تعبیر فرید) اصل درک حقیقت است و جهت فکری می‌دهد و مسلماً تأثیرش مثبت است. حتی اگر برخلاف مسیر کلی فکری و فرهنگی جامعه باشد غالباً فلسفه این مسیر را تغییر می‌دهد. متفکر اصیل ممکن نیست در جامعه تأثیر نکند البته نتیجه گفته که فلسفه سخن ناپهنگام است و از این جهت فیلسوف خیلی خوشایند مردم نیست. او کسی نیست که جامعه از او استقبال کند. اما بی‌آنکه بداند از او تأثیر می‌پذیرد.

من خندادم می‌گیرد از کسانی که به بعضی مطالبی که فرید در زبان شناسی و ریشه لغات و ائیمولوژی گفته، اهرام می‌گیرند. اینها تفکر می‌کنند که فرید در جلساتش عمدتاً درسی زبان شناسی می‌داد. بله برای او ائیمولوژی اصالت داشت و حتی از بعضی گفته‌های مجملش چنین برمی‌آید که به اعتباری ائیمولوژی و تئولوژی را یکسان می‌گیرد ولی تأثیر او را به جهت دیگر باید دانست. فرید بحث‌های عمیقی در باب آزادی غربی داشت و مطرح می‌کرد. ما چون خواسته و ناخواسته و دانسته و ندانسته تلقی شده‌ای به این آزادی داریم و در عالم این آزادی می‌سر می‌ریم (چه لایک باشیم و چه غیر لایک) سخنان فرید را در باب این آزادی آخر زمانی و مخالفت او را با آن و دفاع او را از بندگی و اطاعت الله و رسول او - به معنایی که تو می‌گفت - بسیار غریب و نامأنوس می‌بینیم. بر فلسفه‌های سطحی از فلسفه و مسائل فلسفی و اصرار دانسته و ندانسته ما بر بشر انگاری و نیست انگاری شکاف بزرگی میان ما و دکتر فرید است.

**سوال:** راهی را که گفته می‌شود فرید در تفکر ما باز کرده است. تا چه حد در اشخاص دیگر و شاگردانشان پیگیری شده است؟ آیا فکر فرید یا خود فرید تمام شده است یا این امکان را دارد که به هدف خود ادامه دهد و برای ما که نسل بعدی این سرزمین هستیم هنوز قابل استفاده باشد؟

به گمان من، آثار جناب دکتر داور به خوبی روشنگر و ضیح تاریخی و غریزگی است. تا کید می‌کنم که من نوشته‌ها و سخنان جناب استاد داور را شرح و بسط قول دکتر فرید نمی‌دانم. جناب داور مطالب و سخنان خودشان را طرح کرده‌اند و می‌کنند. ولی با این حال عقیده دارم که هر سخنی میان این دو صاحب نظر بسیار جدی است و جهت و موضع گسری هر دو بزرگوار بسیار به هم نزدیک است و در خور یادآوری می‌دانم که تحلیل‌های استاد داور درباره مفریته و مدرنیسمیون یا تجدد و تجددمآیی و ریشه‌های غریزگی ما و

به‌خصوص مطالبی که درباره فلسفه و بحران آن و زمان و زمان تکنیک و مسائل هست مبرنوسم گفته و نوشته‌اند می‌تواند در روشن شدن وضع کنونی ما بسیار مؤثر واقع شود. اما فرید جمله‌ای دارد که می‌گوید: «من در حاشیه هستم و همواره در حاشیه خواهم ماند». به واقع هم آثار توجه جدی به آرای مرحوم فرید (نه لزوماً پذیرفتن آن یا کلیشه کردن آن) کمتر به چشم می‌خورد. من فکر می‌کنم زبان دکتر فرید هر روز نامأنوس تر به نظر می‌رسد. او عقیده داشت که دیگر وقتش گذشته است که بشود به زبان عربی و فارسی فکر کرد. این گونه سخنان و آرای فرید برای کسی که خواستار آشنایی با تفکر است می‌تواند خیلی تأمل برانگیز باشد. مسئله «پریروز و پس فردا» در تفکر دکتر فرید مسئله بسیار مهمی است. زمان فانی و زمان پقی برای او اصل اساسی است. اصلاً می‌توان همه مسائل او را در یک مسئله خلاصه کرد و آن عبارت است از زمان و به تعبیر دیگر کل مطلق. توجه به زمان در میان غالب کسانی که در کشور ما اشتغال به فلسفه دارند به نظر می‌رسد که هر روز کمتر می‌شود. اومانیسم و آزادی و توسعه و تجدد و پیشرفت و علم غربی و فلسفه اسلامی همه اینها مطلق شده است و فرید بر سر همه اینها گفتگو داشت. فرید وقت و زمان فلسفه از جمله فلسفه اسلامی را تمام شده می‌دانست. او در مسائل وجود و اصالت وجود در فلسفه و در حکمت متعالیه بحث‌ها و نقدهای اساسی داشته برای ما که می‌خواهیم جامعه دینی و حکومت دینی داشته باشیم. شاید بد نباشد که بدانیم او بین دینداری و کیش داری فرق می‌گذاشت. او می‌پرسید که آیا ما دینداریم یا کیش دار؟ به نظر او، دین داری، متعلق به پریروز و پس فرداست. نه دیروز و امروز و فردا. مگر آنکه به حقیقت و طریقت هم به اندازه شریعت متعلق داشته باشیم. به نظر بنده، اینها مسائل اساسی است.

**سوال:** با توجه به این شرایط و شخصیت حال حاضر مرحوم فرید در جامعه ما، ساختن چهارهای این چنین مخالف یا معاند از دکتر فرید یا از همفکرانش تا چه حد می‌تواند ساخت فکری فرید را به خطر بیندازد؟ آیا این قضیه در دراز مدت محقق خواهد شد یا اینکه باید یک باز خوانی جدید از زوایای فکری فرید پیشود؟ نظر شما در مورد این چالش چیست؟

اگر سؤالات را درست فهمیده باشم، باید در جوابتان عرض کنم که اگر تفکر به سراغ

ما آمده باشد هیچ چیز به خطر نمی‌افتد مگر چیزهایی که بر ایمان خطرناک است و لازم است که به خطر بیفتند. در صورتی که اهل تفکر باشیم، فرید هم در جایگاه درست خود قرار خواهد گرفت. اما اگر زمان تفکر نیامده باشد و قرار شد، فرید هم کم کم فراموش خواهد شد. اما مخالفت کردن یا فیلسوف و حتی مهمل شدن سخن او تا زگی ندارد و هر فیلسوفی در تاریخ مخالفتی داشته است و فیلسوفان بزرگ همیشه بیشترین مخالفت‌ها را برانگیخته‌اند. مثال بارز افلاطون است که از همان

زمان خودش تا به امروز پیوسته کسانی او مخالفت کردند. حتی تا جایی که بعضی امروزه او را با بنی فاشیسم می‌شناسند یا مثلاً در مورد هایدگر کسانی گفته‌اند که آثارش نشانه اختلال مغز و فکر در عصر حاضر است. با همه این اوصاف، بنده فکر نمی‌کنم که روشنفکران ما بتوانند عقاید فرید را تحمل کنند. چون او به نحوی ریشه‌های و بنیاتی روشنفکری و منور افکری مخالفت نشان داده است. گمان می‌کنم مخالفان حس کرده‌اند که فرید با عالمان در افتاده است. احساس می‌کنند که او اصل و جوهرشان را منکر شده است و من گمان می‌کنم که آنها در صحت فکر می‌کنند.

**سوال:** به همین راحتی؟ پس خاستگاه فکری چه می‌شود؟

ببینید، دکتر فرید برای ما نشانی راه است. ما نباید در دکتر فرید متوقف شویم و او را مطلق کنیم. دکتر فرید متواضع بود (می‌دانم که حرف عجیبی می‌زنم ولی این طور بود). او مرید و مرید بازی را نپسند می‌شمارد. او به شاگردان و علاقه‌مندان‌اش و هر که بخواند به حرف‌های او توجه کند. خط فکری می‌داد و می‌دهد. سخنان او می‌تواند ما را مبدد کند که شناختن فلسفه، عین شناختن ماهیت عالم کنونی است. او می‌تواند ما را یادآور شود که بی‌رحم ما اکنون در چه عالمی بصر می‌بینیم. این پرسش مهم در آثار جناب دکتر داور نیز مطرح شده و پاسخ یا پاسخ‌های مشروع و مستوفی هم به آن داده شده است. ولی متأسفانه قنیه سیاست و حرف‌های ظاهر افندی و باطنی سیاسی مانع است از آنکه به آنها درست توجه کنیم. آیا شما در مسائل امروز فلسفه در ایران می‌بینید که بحث زمان و عالم مطرح شود؟ اگر کسی بگوید که ما بی‌عالم‌ایم و بلکه بشر بی‌عالم است. شما فکر می‌کنید این حرف را در کشور ما چگونه تلقی می‌کنند و درباره گوینده این سخن، چه تصویری پیدا می‌کنند؟ به نظر من، یکی از مهم‌ترین حرف‌های دکتر فرید این است که ما بی‌تاریخ و بی‌عالم‌ایم.

**سوال:** وضع موجود فلسفه در ایران از خصیصه انتقادی دور می‌شود و به همین دلیل از بسط و پویایی تفکر کاسته می‌شود. به نظر شما آیا اندیشه‌ورزی فرید یا تفکر انتقادی نسبی دارد؟

این نکته را باید خدمتان عرض کنم که کریستیکال بودن، ذاتی تفکر نیست. البته تفکر جدید غرب تفکر انتقادی است. اما تفکر فرید کریستیکال نیست و هیچ نسبتی

هم با آن ندارد. البته در سنت فلسفی ما هم نقد کردن آرای دیگران سلیقه مستند دارد. اصلاً فلسفه بدون رد و اثبات ممکن نیست. اما کریستیکال بودن، خاص و خصیصه اندیشه جدید غرب است. این تفکر با کلت (البتة عمدتاً) آغاز می‌شود و ملاحظه خاصی هم دارد که جای بحث آن نیست. در هر حال، نظر روزی فرید اصلاً با تفکر انتقادی امروزه غرب نسبتی ندارد بلکه در راه گذشت از این تفکر است. اما در اینکه تفکر آینده، تفکر فرید باشد تردید ندارم. مگر این حرف را به یک معنی خاص بگیریم. در کشور ما که فعلاً کمترین اثری از این توجه و علاقه که به آن اشاره کردید دیده می‌شود.

**سوال:** در سال‌هایی که با دکتر فرید بود ما یاد نقل و خاطراتی از او به یادتان مانده است؟

خاطرات زیادی دارم. یک روز در پایان جلسه ایشان ظاهر، مرا از دین طرز نگاه کردن نام به ایشان و حالت من، نمی‌دانم چه احساسی کردند که وقت خطا حفظی - که دور ایشان حلقه زده بودیم - رو کرد به بنده و گفت: هیچ وقت مجنوب کسی نشویند. خاطره دیگری که از ایشان به یاد دارم و هیچ وقت فراموش نمی‌کنم، این است که در یکی از جلسات که به شب کشیده بود در پایان گفتار از روی سندی برخواست و با یک احساس و حالت عجیبی برای جوانان لرزوی گذشت از غریزدگی و رفتن به سوی حقیقت کرد و سپس گفت: «همین‌طور زمان و وقتی برسد که شما جوان‌ها بگریید، مرگ فریدنا مرگ فریدنا مرگ فریدنا» (شما این حرف را از هیچ روشنفکر امروزی نمی‌شنوید و بلکه شاید تصور گفتن یا شنیدن این حرف هم درباره خودشان مو به تنش‌ان راست شود).

پیش از مرگ دکتر فرید سال‌ها بود که ایشان را نمی‌دیدم و توفیق دست نمی‌داد. زیارت‌کنان کنیم از وادی فلسفه هم دور افتاده و گرفتار روزمرگی بودم - و اکنون هم همچنان گرفتارم - تا آنکه شنیدم در بیمارستان بستری است و بعد از چندی نیز خبر درگذشت ایشان را در مطبوعات خواندم. برای کسانی که به تفکر علاقه‌مندند، احساس فقدان متفکری که دوستش دلزنده مردان است ولی آنها می‌فکند که تفکر هست و اثر میان نمی‌رود. دکتر فرید کاری را که می‌باید و بر عهدش بود به انجام رساند و این جای خوشوقتی دارد. نه تأثر و تأسّف من هنوز هم هر گاه که به صدای او گوش می‌دهم، وقتم خوش می‌شود و امید پیدا می‌کنم.

